

بورژوازی، مارکسیسم، و معضل محیط زیست

دانیل آنکارلو

مترجم: سامان آزاد

در این مقاله مروری دارد بر انتقادی که، از جمله از طرف "اگو- مارکسیستها" و سایرین، از زاویه مسایل زیست محیطی به مارکس و پیروانش میشود. آنکارلو به تحریفاتی که در نظریات مارکس شده و سعی بر آن دارد تا "طبیعت مداری" را جایگزین "انسان مداری" کند معترض است و معتقد است که خاتمه دادن به استثمار و بهره کشی از انسانها پیش شرط لازم برای پایان بخشیدن به غارت و تخریب طبیعت توسط انسان میباشد.

طی دهه های اخیر جنبش کارگری به مثابه نیروی سیاسی و اجتماعی، و نیز مارکسیسم بعنوان بیان تئوریک آن، هم به لحاظ اجتماعی و هم به لحاظ تئوریک به مبارزه بر سر دیدگاههای زیست محیطی خوانده شده اند.

"تهدیدات زیست محیطی" علیه بشریت هر روز ابعاد گسترده تری بخود میگیرد. امری که قابل انکار نیست و در عین حال باعث شده تا هم محققین و هم نخبگان بورژوازی در زمینه اقتصاد و سیاست قولهای شرافتمندانه ای برای تحقق و چاره جویی این معضل بدهند. تا اینجای قضیه حرفی نیست؛ هرچند که وعده و وعیدهای نخبگان از حد حرف فراتر نرفته است. چپ سوئد، اما، نه تنها انتقادهای بورژوازی به جنبشهای تاریخا سوسیالیستی، و بیش از آن به مارکسیسم، را مورد تجزیه و تحلیل قرار نداده بلکه آنرا بعنوان یک امر بدیهی پذیرفته است. بر مبنای این انتقاد، مارکسیسم و جنبشهای سوسیالیستی در رابطه بامسایل زیست محیطی دارای نواقص و کمبود های فراوانی هستند.

وادادگی و پذیرش بی چون و چرای "محیط زیست بعنوان مسئله و معضل اصلی" از نتایج برخوردهای غیرانتقادی

یادداشت مترجم: راستی راستی چیزی نمانده بود گوشمان را کر کنند. بورژوازی را میگویم. حدود دو دهه پیش وقتی که بلوک شرق سقوط کرد چنان هیاهویی برآوردند و ناقوس "مرگ" مارکسیسم و سوسیالیسم را چنان بصدا درآوردند که چیزی نمانده بود کر شویم. تا اینجای قضیه خیلی منطقی بود چون از قدیم هم گفته اند "در دعوا حلوا خیرات نمیکنند". اما از قدیم چیزهای دیگری هم گفته اند از جمله اینکه "پشت سر مرده حرف زدن خوب نیست". اما گوش شنوا؟! بورژوازی که گوشش به این حرفها بدهکار نیست چون از آن موقع تا بحال حملات بورژوازی و "متفکرینش" به این "مرحوم"، یعنی مارکسیسم و سوسیالیسم، بیشتر شده که کمتر نشده. این حملات به شکلهای گوناگون و در زمینه های متفاوت انجام میگیرد. گاهنامه سوئدی زبان "بحث سوسیالیستی" (1) در شماره 2 سال 2007 خود مقالاتی در این زمینه منتشر نمود. ترجمه فشرده ای از یکی از این مقالات را تقدیم علاقمندان میکنم. علاقمندان آشنا به زبان سوئدی میتوانند برای آشنایی بیشتر با مقولات مطرح شده در این مقاله، گاهنامه نامبرده را از طریق آدرس این پست الکترونیکی تهیه کنند:

Socdebatt@cmsmarx.org

مقدمه گاهنامه: دانیل آنکارلو (2) دارای درجه دکترا در تاریخ اقتصادی میباشد و در مدرسه عالی مالاموی سوئد از جمله در زمینه سیاستهای مربوط به رفاه همگانی و تامین اجتماعی تدریس میکند. این مقاله اولین بار در کتاب "بحران در امور رفاهی و تامین اجتماعی" (3) به چاپ رسید. دانیل

برای نقد بهتر سرمایه داری و مبارزه برای سوسیالیسم از زاویه تهدیدات زیست محیطی.

انتقاد "سبز" از مارکس

مهمترین انتقاد به تحلیل مارکس از قوانین حرکت سرمایه را میتوان بصورت زیر خلاصه نمود: "خوشبینی و ایمان بیش از حد به توانایی های بشر در غلبه بر طبیعت و محدودیتهای آن". این خوشبینی رانیز نتیجه منطقی دو عامل میدانند: یکم، خوشبینی بیش از حد مارکس که به نوبه خود ناشی از دوران رشد و توسعه سرمایه داری قرن هیجدهم بوده است؛ دوم، که بسیار مهمتر از عامل اول است، همانا وجود ایرادات و اشکالات منطقی در درک مارکس، یعنی قانون ارزش، که پایه تحلیل های وی بوده است. برای آسانتر شدن کار و برای روشنتر شدن این بحث و مفروضات آن انتقاداتی را که از زاویه زیست محیطی به مارکس شده در پنج نکته خلاصه میکنیم:

1- تئوری مارکس محصولی است از ماتریالیسم قرن هجدهم و نیز خوشبینی نسبت به پیشرفت و توسعه که خاص قرن هجدهم بوده است. نتیجه این امر همانا خوشبینی بیش از حد مارکس و تئوری مارکسیسم به امکاناتی بود که تولید انبوه، بهمراه رشد تکنیک و صنعت، قرار بود برای بشریت فراهم کند. اکولوژیست ها(6) در عوض خواهان تولید محلی در مقیاس کوچک، موازنه زیست محیطی، و توسعه درازمدت و پایدار هستند.

2- قانون ارزش مارکس برای امکانات طبیعت حد و مرزی قائل نیست. مارکس متهم میشود به اینکه به طبیعت به چشم یک منبع لایزال نگاه میکند. اکولوژیستها در مقابل تاکید دارند بر اینکه تنها یک کره خاکی وجود دارد و استفاده بی رویه از منابع محدود کره زمین موازنه زیست محیطی را در آینده برهم خواهد زد.

3- قانون ارزش مارکس، که کار را تنها منبع ایجاد ارزش (اضافه) میداند، طبعاً طبیعت را بی ارزش و رایگان

چپ سوئد میباشد. بدتر از همه اینکه چپ سوئد به این ترتیب خود را از ابزارهای تحلیلی لازم برای نقد پایه ای و همه جانبه سرمایه داری، از زاویه مسائل زیست محیطی، محروم کرده است. در قسمت های بعدی سعی خواهم کرد این مسئله را بیشتر روشن کنم. به اعتقاد من، همانطور که پل برکت و جان بلامی فاستر(4) معتقد هستند، مبارزه تئوریک و عملی علیه تخریب محیط زیست جدا از مبارزه مارکسیستی برای سوسیالیسم نیست؛ درحالیکه طرفداری از محیط زیست در سوئد تبدیل به شاخه ای مستقل از مارکسیسم شده و اغلب بر علیه مارکسیسم و سوسیالیسم مورد استفاده قرار میگیرد.

محیط زیست گرایان نه تنها به غنی تر شدن نقد سوسیالیستی از سرمایه داری کمی نکرده اند، بلکه حتی لبه تیز انتقاد خود را نیز، بجای سرمایه داری، به اشکال گوناگون تجلی سرمایه داری، مثل "صنعتی شدن"، "جامعه مصرفی"، "رشد اقتصادی" و غیره متوجه نموده اند.

طبیعی است که راه حلهای پیشنهادی این دیدگاه بندرت یک سوسیالیسم پیشرو و رهایی بخش را مد نظر دارد؛ جامعه ای که در آن انسانها میتوانند کارها را بنحوی متفاوت انجام دهند. راه حل پیشنهادی شان در عوض یک راه حل ارتجاعی و محافظه کارانه برای بازگشت به دوران اولیه سرمایه داری است. یعنی همین آتش و همین کاسه ولی در مقیاسی کوچک تر. در چشم اینها طبیعت آن پایه و اساسی نیست که ساختمان سوسیالیسم را ممکن میسازد؛ برعکس، این طبیعت است که ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم را غیر ممکن میسازد(5).

برای درک بهتر نظرات پل برکت و جان بلامی فاستر لازم است تا نگاهی داشته باشیم به بحثهای 20-30 سال اخیر در مورد محیط زیست. بحثهایی که چپ سوئد با بی تفاوتی از کنار آن گذشته است. این کار از دو جهت ضروریست. اول: برای توضیح نقطه نظرات مطرح شده در این بحثها، دوم:

واکولوژیسم را، هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ اجتماعی و تاریخی، تشریح کنند. (دیوید پیر (9) معتقد است که اکولوژیسم فصل مشترکهای زیادی با آنارشیسم و پسامدرنیسم دارد (10)). تلاشهایی نیز از جانب نویسندگان بسیاری بعمل آمد تا به مارکسیسم جامعه ای سبز بیوشانند (تطبیق مارکسیسم با دیدگاههای زیست محیطی).

این تجدید نظر به دنبال تکامل مارکسیسم و همسو نمودن آن با اکولوژیسم بود. هدف از این تجدید نظر تسهیل گفتگو میان مارکسیستها از یکسو و جنبشهای کارگری و جنبشهای اجتماعی نوین از سوی دیگر بود. از بزرگان این مکتب میتوان تد بنتون و جیمز اوکانر (11) را نام برد که خواندن آثارشان برای درک نقطه نظرات این مکتب بسیار سودمند میباشد. آثار این دو، هرچند که در جزئیات و تحلیل ها و اهداف متفاوت باشند، ولی دارای یک وجه مشترک اساسی هستند: ارائه چهره ای مخدوش (دوگانه و متناقض) از مارکس، برای اینکه از یکسو او را از زاویه بوم شناسی (زیست محیطی) نقد کنند تا از سوی دیگر او را تکمیل کنند. در تجدید نظر زیست محیطی بنتون از کاپیتال مارکس، این دوگانگی بشکل زیر متجلی میشود: از یکسو مارکس جوان که ماتریالیست و طبیعت گراست و انسان را در مقابل طبیعت قرار نمیدهد (این تصویر از مارکس رابه بهترین وجهی در "دستنویس های اقتصادی- فلسفی (1844)" و "ایدئولوژی آلمانی (46-1845)" میتوان دید) و بهمین دلیل هم محدودیتهای انسان را درک میکند و هم محدودیتهای طبیعت را. تا به اینجا مارکس از گزند انتقاد اکولوژیستها در امان است. بنتون معتقد است که مارکس، از سوی دیگر، در آثار بعدی خود در برآورد کردن امکاناتی که کار و کمونیسم برای تسلط بر طبیعت و فراتر رفتن از قوانین آن برای بشر فراهم خواهد کرد به افراط افتاده و دچار نوعی گرایش سوسیال-کانستراکتیویسم میشود؛ و دلیل آنرا نیز واکنش افراطی و در عین حال تخیلی مارکس نسبت به تئوری ارتجاعی جمعیت مالتوس میداند.

میبندارد. همچنانکه منتقدی نوشته بود: "آموزشهای مارکس در مورد ارزش کار هیچ ارزشی برای منابع طبیعی قائل نیستند". بنابراین قانون ارزش مارکس از پایه و اساس ضد محیط زیست میباشد.

4- مارکسیسم اساسا بخشی از اسطوره پرمته (7) میباشد، منتهی در شکل مدرنش؛ و آزادی را با تسلط مطلق بر طبیعت مترادف میداند. مارکسیسم بجای آنکه انسان را جزئی از طبیعت و یگانه با طبیعت بداند یک نوع دوگانگی و رابطه غالب و مغلوب بین انسان و طبیعت برقرار میکند. بنابراین بیم آن میرود که آزادی مورد نظر مارکسیستها در ادامه خود به انواع جنبشها و حرکات خودکامه و انحصارگرایانه و ضد محیط زیستی مشروعیت و حقانیت ببخشد. پس مارکسیسم یک تئوری "انسان مدار" است و بیشترین ارزش را برای انسان قائل است (در تقابل با طبیعت "بی ارزش"). اکولوژیستهای افراطی معتقدند: اول محیط زیست (کره زمین، طبیعت)؛ یعنی یک تئوری "طبیعت مدار".

5- طبقه ای که از نظر مارکسیسم طبقه نجات دهنده محسوب میشود، یعنی طبقه کارگر، روز به روز اهمیت کمتری برای آزادسازی بشریت از یوغ سرمایه داری و جانشین کردن آن با یک توسعه درازمدت و پایدار پیدا میکند. از آنجایی که تهدیدات زیست محیطی علیه تمام بشریت میباشد، سیاستهای طبقاتی موضوعیت خود را از دست میدهند. مسئله محیط زیست تمام آحاد بشر را، بویژه در کشورهای صنعتی، به تغییر استانداردهای زندگی فرا میخواند. جنبش متناسب برای این دگرگونی نه جنبش های کارگری بلکه جنبشهای اجتماعی نوین هستند.

پاسخ اکو- مارکسیستها (8)

دعای اکولوژیستها علیه مارکس منجر به پیدایش ادبیاتی از نوع اکو- مارکسیستی و اکو-سوسیالیستی در اواخر دهه هشتاد و اوائل دهه نود میلادی قرن بیستم شد. کوششهایی بعمل آمد تا تفاوتهای مهم و نقاط مشترک مارکسیسم

زیست محیطی سرمایه داری که متناسب با منطق درونی آن می باشد، او کانر می خواهد تا مارکسیسم را با تئوریزه کردن "تضاد دوم" "تکامل" بخشد و این "کمبود" را نیز برطرف نماید. این "تضاد دوم" به شکلهایی چون تولید ناکافی، بحران نقدینگی، و کمبود سرمایه بروز میکند؛ یعنی همچون "عدم کفایت". این "تضاد دوم" سرانجام بازیگران تازه ای را برای پیشبرد دگرگونی های مترقی اجتماعی، در قالب "جنبشهای اجتماعی نوین"، به روی صحنه می آورد که صد البته جنبش محیط زیست یکی از آنهاست.

و اما این "تضاد دوم" عبارت است از اینکه سرمایه به هر آنچه که لازمه تولید است، مثلا طبیعت، نیروی کار، مدنیت و از آن جمله سیستم ارتباطات، به چشم کالا مینگرد (اغلب کالای رایگان)؛ درحالیکه چنین نیست و اینها در حقیقت امر کالا نیستند. در نتیجه سرمایه داری، بنا به منطق درونی اش، در "بهره برداری" از منابع طبیعی حد و مرزی نمیشناسد؛ چرا که سرمایه داری میتواند با طبیعت و مدنیت (شهرنشینی) و هر آنچه که لازمه آن می باشد به شکل کالا رفتار کند؛ آنهم کالاهایی با قیمت نازل و حتی رایگان (نمی توان گفت که سرمایه به طبیعت دستمزد پرداخت میکند). اما این روند در ادامه پروسه طبیعی خود لاجرم با محدودیتهای "طبیعی" روبرو میشود و به "بحران تولید ناکافی" میانجامد. (قیاس کنید با توضیح مارکس در مورد بحران اضافه تولید). او کانر خاطر نشان میکند که: نیروهای مولده و شرایط تولید سرمایه داری خودشان گور خودشان را می کنند چرا که بجای بازتولید پیش شرط های خود (ملزومات تولید)، این پیش شرطها را به نابودی و ویرانی می کشانند. در واقع تهدیدات زیست محیطی نتیجه تضادهای سرمایه داری است؛ البته یک تضاد نو، یعنی "تضاد دوم"، که مستقیماً ناشی از نحوه کارکرد سرمایه داری است.

با این مفروضات، طبیعی است که او کانر به راه حلهای سیاسی جدیدی میرسد، چرا که طبق تحلیل او دو راه برای رسیدن به سوسیالیسم وجود دارد: 1- مبارزات جنبش کارگری علیه سرمایه، یعنی تضاد اول. 2- بر مبنای "تضاد

در مجموع، بنظر بنتون، مارکس بویژه در ماتریالیسم تاریخی و طبیعت گرایی خود سرمایه داری را از دیدگاه زیست محیطی به نقد میکشد، که این نقد البته از خودبیبگانگی را نیز دربر میگیرد؛ اما این انتقاد نیز به مارکس وارد است که تصویری غیرواقعی و غیر عملی از جامعه کمونیستی ارائه میکند. بنتون در ادامه تاکید میکند که کار و جامعه کمونیستی دچار محدودیتهایی هستند که از طرف طبیعت بر آنها اعمال میشود و ما باید این را بپذیریم.

به تجدید نظرهای بنتون در آراء مارکس انتقاداتی شده که پایین تر به آن میپردازم، اما در اینجا باید اشاره کنم که این تجدید نظر نباید بمثابة تسلیم بنتون در مقابل پسامدرنیسم یا دیدگاههای عمیقاً اکولوژیستی تلقی شود؛ امری که در طیف گسترده چپ دیده میشود. او مارکسیست است و خواهد بود. همچنانکه خود میگوید: "من فکر میکنم که غارت و تخریب بی رویه طبیعت از اهمیت بالای سیاسی برخوردار است؛ علت اساسی این تخریب نیز دینامیسم روابط اجتماعی و اقتصادی معینی بنام سرمایه داری است (نه "صنعتی شدن"، نه "حرص و طمع"، نه "مدرنیته"، نه "انسان مداری"، نه "علم و دانش"، و نه هیچ چیز دیگری). ماتریالیسم تاریخی مارکس وانگلس پیش شرط لازم یک درک تئوریک همه جانبه از اوضاع امروز ما می باشد. پیشرفت علم و تکنیک متأثر از مناسبات طبقاتی است و "توسعه پایدار"، که اینقدر زبازند خاص و عام است، بدون دگرگونی های اساسی در حیات اقتصادی و اجتماعی و... ممکن نیست".

جیمز اوکانر، که به خاطر نقد ایده "سرمایه داری رفاه و بدون بحران"، البته به شیوه نئومارکسیستی، شهرتی بهم زده، با تجدید نظر اکو-مارکسیستی اش در آراء مارکس مارکسیسم قبلی خود را با یک تئوری، که خود آنرا "تضاد دوم سرمایه داری" نامیده، تکمیل نموده است. جیمز اوکانر معتقد است که تئوریهای اقتصادی مارکس، گرایش نزولی نرخ سود، تئوری بحران و قانون ارزش، همگی تضاد اول سرمایه داری، یعنی "بحران اضافه تولید"، را بخوبی توضیح میدهند. اما برای تجزیه و تحلیل گرایشهای ضد

دوم" اوکانر پیشنهاد میکند که مارکسیستها و اکولوژیستها سیاستهای مشترکی علیه سرمایه داری و برای نجات محیط زیست درپیش بگیرند.

محدودیت های اکو- مارکسیست ها

حملات اکولوژیست ها به مارکسیسم واکنش اکو- مارکسیستی دهه های هشتاد و نود میلادی را سبب شد. این ادبیات اکو- مارکسیستی به نوبه خود تجزیه و تحلیل شده و مورد نقد قرار گرفت، که فاستر و برکت سهم عمده ای در آن داشتند. این تحلیل انتقادی به تدقیق هرچه بیشتر نظرات مارکس، که اساس و پایه نقد گرایشات ضد زیست محیطی سرمایه داری است، کمک کرد تا بالاتفاق بتوانند محدودیتهای اکولوژیسم را، هم به لحاظ تئوریک و هم از نقطه نظر عملکرد سیاسی اش، به نقد بکشند. به نظر برکت، بخش بزرگی از انتقادات اکولوژیستها واکو- مارکسیستها به دلیل بد فهمی نظرات مارکس است و بهمین دلیل برکت ابتدا سعی در برطرف کردن این سوء تفاهمات کرده و سپس تفسیر جدیدی از کمونیسم مارکس بدست میدهد. اما فاستر تلاش میکند تا نشان دهد که مارکس چگونه در یک پروسه زمانی تئوریهای خود را، در مورد سرمایه داری و از یک دیدگاه زیست محیطی، تکامل می بخشد.

هم برکت و هم فاستر تحلیلهای خود را تا حدی در قالب نقدی بر نظرات بنتون و اوکانر تدوین کرده اند. بنتون به یک مارکس دوگانه معتقد است؛ اول یک مارکس طبیعت گرا و دوم یک مارکس سوسیال کانستراکتیویست. برکت این تقسیم بندی را کاذب میداند و شدیداً بنتون را به باد انتقاد میگیرد. برکت تاکید میکند که از نظر مارکس تولید ارزش واقعی است مادی و اجتماعی؛ نه این یکی و نه آن یکی، بلکه هر دو با هم.

وجود طبیعت پیش شرط لازم برای تولید تمام کالاهای دارای ارزش مصرف میباشد. درست است که ارزش هر کالایی یک ساخته اجتماعی است؛ بدین معنی که هیچ کالایی (فرآورده ای) فی نفسه دارای ارزش نیست، بلکه "هر

کالایی یک ارزش اجتماعی پیدا میکند که محصول کار بیگانه شده میباشد". ولی این بدان معنی نیست که ارزش میتواند بدون ارزش مصرف وجود داشته باشد. برکت خاطرنشان میسازد که قانون ارزش مارکس دقیقاً نشان میدهد که این تضاد بین ارزش و ارزش مصرف در شرایط تولید سرمایه داری منجر به تفوق و غلبه ارزش، که محصول یک کار از خود بیگانه میباشد، بر ارزش مصرف میگردد، و همین امر به نوبه خود به اقتدار سرمایه و استثمار انسان و طبیعت توسط سرمایه منتهی میگردد(12). فاستر توضیح میدهد که جدایی (بیگانگی) تولیدکنندگان مستقیم از شرایط تولید، که پیش شرط تاریخی سیستم سرمایه داری نیز هست، در عین حال گسست و خلی در متابولیسم بین انسان و طبیعت نیز بوجود میآورد. دقیقاً همین جدایی است که، در شرایط تولید سرمایه داری، ادامه روند تولید را مشروط میکند به اینکه انسان، که یکبار از طبیعت جدایش کرده اند، مجدداً طبیعت را تسخیر و بر آن حکومت کند. نظرات برکت در این زمینه را میتوان اینطور جمع بندی نمود که بنظر وی مخالفین مارکس، واز آن جمله بنتون، در واقع تحلیلهای وی را درک نکرده اند و گناه مشکلات زیست محیطی را بجای سرمایه داری به حساب مارکس میگذارند. در واقع این سرمایه داری است که ارزشی برای انسان و طبیعت قائل نیست و طبیعت را به چشم یک منبع لایزال و رایگان مینگرد. این کمبودها مختص شیوه تولید سرمایه داری است نه تئوری مارکس. برکت در ادامه نقد خود به بنتون مینویسد که گناه مشکلات زیست محیطی و ازدیاد جمعیت را نباید به حساب طبیعت نوشت. این مشکلات زائیده یک سیستم اقتصادی- اجتماعی میباشد. البته بزرگترین کمک برکت برای شفاف تر کردن یک تحلیل مارکسیستی از جامعه طبقاتی سرمایه داری و تخریب محیط زیست در تحلیل وی از دیدگاه مارکس نسبت به جامعه کمونیستی نهفته است. این تحلیلهای در کتاب "مارکس و طبیعت: یک دیدگاه سبز و سرخ" آمده است که خواندن آن را توصیه میکنم.

محیط زیست بهتر و سالمتر، بویژه در محیط کار، مبارزه روزمره ای را به پیش میبرد که جدا از مبارزه برای سوسیالیسم نیست. مبارزه ای که شاهد اوجگیری آن در جهان سوم هستیم؛ جایی که مبارزه برای محیط زیست با مبارزه برای خوشبختی و سعادت انسانها گره خورده است.

جدی ترین انتقاد یک دیدگاه مارکسیستی به او کانر همانا به ایده هایش در مورد "دو راه متفاوت برای رسیدن به سوسیالیسم" می باشد که بر طبق آن دو جنبش اجتماعی میتوانند راهگشای سوسیالیسم باشند؛ جنبش طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی نوین. چرا که طبقه اجتماعی و جنبش اجتماعی دو امر کاملا متفاوت هستند. جزو طبقه کارگر بودن (تضاد اول) نه اختیاریست و نه انتخابی، ولیکن پیوستن به جنبش های اجتماعی (مثل جنبش هواداران محیط زیست) ("تضاد دوم") از روی اعتقادات فردی صورت میپذیرد یعنی اختیاری و انتخابی است.

طبقه اجتماعی و جنبش اجتماعی الزاما یکی نیستند اما اوکانر، برای اینکه بتواند این دو را بهم ربط دهد، آسمان ریسمان میبافد و هم جنبش کارگری و هم جنبش های اجتماعی را با مقولاتی ایده آلیستی توضیح میدهد. مثلا جایگاه طبقاتی جنبشها را نادیده گرفته، در عوض آنها را همچون جنبشهایی تصویر می کند که دارای هدف مشترکی هستند.

برکت در نقد خود از بنتون نتیجه می گیرد که اکو-مارکسیستها رابطه متقابل و تاثیر متقابل طبیعت و جامعه را نادیده میگیرند و به این ترتیب مشکلات زیست محیطی جوامع را از محتوای طبقاتی سرمایه داری اش تهی میکنند. البته اکو-مارکسیستها به طبقه و منازعات طبقاتی "معتقدند"، ولی بشرطی که پای طبیعت، محیط زیست، و بوم شناسی در میان نباشد. و البته همچون موارد دیگری که در مورد شان گفته میشود طبقاتی نیستند و عمومی هستند، حتی مشکلات زیست محیطی نیز بین پولدارها و بی پول ها فرق می گذارد.

فاستر یکی از کمبودها و محدودیت های تحلیل های اوکانر را همانا جداکردن "دوتضاد" میداند، در حالی که این "دوتضاد" نه به طریق اجتماعی قابل تفکیک از یکدیگر هستند و نه از راه تجزیه و تحلیل. در این رابطه خواندن کتاب فاستر، "بوم شناسی مارکس"، را نیز توصیه میکنم. در اینجا می خواهم مروری داشته باشم به انتقاداتی که در چند مورد به اوکانر شده است. نخست میتوان پایه تحلیل های اوکانر، یعنی "کالاهای تخیلی و غیرواقعی" را مورد انتقاد قرار داد. نه تنها خود تقسیم بندی کالاها به تخیلی و غیرتخیلی مسئله سازاست چون امروزه تمام کالاها نوعی ساختار اجتماعی هستند (و البته در مناسبات تولیدی و نه درمیله انسانها)، بلکه در حقیقت کالایی از نوع "حقیقی" وجود ندارد تا آن را در تقابل با کالای "تخیلی" قرار دهیم. تبدیل یک سیب یا یک کتاب به کالا اصیل تر و حقیقی تر از تبدیل پول و نیروی کار به کالا نیست؛ هر چند که این آخری عواقب ویرانگری برای بشریت به ارمغان بیاورد. بعلاوه، هر آنچه که لازمه جامعه مدنی (شهرنشینی) است، مانند حمل و نقل، ارتباطات و غیره، یک کالا است و البته از نوع حقیقی آن، نه نوع تخیلی. دلیلش هم این است که همه چیز، از کابل های برق گرفته تا اینترنت و تا خود آب و برق و راه آهن و پلهای ارتباطی، بمثابة کالا تولید میشوند. تازه چگونه میشود تصور کرد که سرمایه، که خودش محصول نیروی کار کالا شده میباشد، نیروی کار را، یعنی آفریننده خود را، مهار و محدود کرده و باعث کمبود تولید (تولید ناکافی) گردد؟ در جامعه سرمایه داری امروز روند اصلی و تعیین کننده همانا تبدیل هر چه بیشتر اوقات فراغت به زمان کار و بیکاری فزاینده جهانی، یعنی تولید بیش از حد نیروی کار میباشد. بیماری البته وجود دارد، مبارزه برای سلامت افراد نیز وجود دارد، ولی این دو را نمی توان تا سطح یک "تضاد نوین" ارتقاء داد. مارکس هنگامی که رابطه کار و سرمایه، نیروهای مولد و مناسبات تولیدی، را توصیف میکرد به خوبی به این مشکلات واقف بود و به آن نیز پرداخت.

مایکل لیوویتز (13) خاطر نشان میکند که جنبش کارگری دیرزمانی است که علیه امپراطوری سرمایه و برای یک

اکولوژیسم از دیدگاه مارکسیسم

اما نقد سرمایه داری از زاویه تخریب محیط زیست نمی تواند تنها به دفاع از جایگاه تئوریک مارکس محدود شود. اگر تنها بسنده کنیم به اینکه نشان دهیم نظرات مارکس را بد فهمیده اند ره به جایی نمیبیریم. باید با مبنا قرار دادن تئوری های مارکس نقدی رادیکال و کامل تراز سرمایه داری از زاویه مسائل زیست محیطی ارائه دهیم. نقدی که نه تنها دربر گیرنده اکولوژیسم باشد بلکه از آن نیز فراتر رفته و در عین حال راهی مثبت و عملی برای برون رفت از این مشکلات پیش روی ما بگذارد. راهی که نه ارتجاعی باشد و نه رو به گذشته داشته باشد، راهی که متضمن آزادی ورهایی باشد نه قید و بند و محدودیت. فاستر و برکت گامهایی در این زمینه برداشته اند. من در اینجا میخواهم به معرفی چند ایده مارکسیستی در این رابطه بپردازم؛ ایده هایی که ملهم از بحثهای سبز - سرخ در 20-30 سال اخیر میباشند.

جای تعجب است که اکولوژیستها در نقد خود به مارکس و نقد به سرمایه داری (اگر این دومی را بتوان نقد نامید) دچار همان دوگانگی بین انسان و طبیعت هستند که دیگران را به آن متهم میکنند. بارزترین نمود آن نیز تصویری است که از مشکل محیط زیست بدست میدهند، مبنی بر اینکه "انسان موازنه زیست محیطی را برهم میزند". در درجه اول، واقعا جای بحث دارد که بتوان این طبیعت همیشه دگرگون و متحول را در "تعادل و موازنه" نامید. ثانيا این تصویر خود دچار همان دوگانگی است که سعی میکنند به حساب پروژه "حکومت بر طبیعت" بگذارند.

اکولوژیست دیگری بنام ووگل (14)، میگوید که: "همه انواع، البته به غیر از نوع انسان، در تلاششان برای وفق دادن محیط اطراف با نیازهای خود رفتاری طبیعی دارند." اکولوژیست ها بدین ترتیب بجای نقد دوگانگی، رابطه انسان - طبیعت را وارونه میکنند. در نظر نمیگیرند که انسان بنا به طبیعت خود موجودی است اجتماعی، و بدین ترتیب جامعه و طبیعت را رو در روی هم تصور میکنند. بجای "انسان مداری" فقط یک آترناتیو دارند و آنهم "طبیعت

مداری" است. اگر سرمایه داری تلاش دارد تا طبیعت را بی هیچ ملاحظه ای به انقیاد خود درآورد، اکولوژیست ها در عوض میخواهند که انسان چشم بسته تابع طبیعت و قوانین طبیعی بشود. قوانینی که بیشتر به درد آن طبیعتی میخورد که قبل از پیدایش انسان وجود داشت؛ قبل از اینکه انسان "موازنه طبیعی" را بر هم بزند.

اکولوژیست ها در نظر نمیگیرند که آن طبیعت دیگر وجود خارجی ندارد و هرآنچه که در اطراف خود میبینیم ساخته دست بشر است. حتی مناطق حفاظت شده طبیعی نیز امروزه تا حد زیادی ساخته دست بشر است. بجای "انسان همه چیز" شعار "طبیعت همه چیز" را سر می دهند که خود شکل طبیعت گرایانه "از خود بیگانگی" است. بدین ترتیب بیم آن میرود که اکولوژیسم به یک واکنش (پاسخ) ارتجاعی به سیاستهای ضد زیست محیطی سرمایه داری تبدیل شود. وظیفه خطیر چپ و اکثریت عظیم بشریت، یافتن راهی مترقی و آزادی بخش برای بحران زیست محیطی میباشد. تفاوت اساسی اکولوژیسم و مارکسیسم این است که اکولوژیسم خواهان تغییر روش زندگی فردی و نیز تغییر نوع برخورد و رابطه انسان با طبیعت میباشد. بهمین دلیل است که اکولوژیست ها علیه مناسبات تولیدی سرمایه داری و بازار موضع گیری نمیکنند و به "تغییر الگوهای مصرف"، ثابت نگهداشتن سطح تولید، و "تغییر سبک زندگی"، و البته همه اینها در مقیاسی کوچک و در چهارچوب قوانین طبیعت، بسنده میکنند. گاهی بنظر میرسد که جنبش سبزها حتی به "استفاده از مکانیسم های بازار" برای مبارزه با تخریب و ویرانی طبیعت نیز گوشه چشمی دارد؛ امری که برکت و دیگر مارکسیست ها سخت با آن مخالفند.

مارتین اسپنس (15) تصویر جامع و روشنی بدست میدهد: "چون سوخت فسیلی یک کالاست، همانطور که میدان های گاز و نفت و معادن کالا هستند، سیستم حمل و نقل نیز که این سوخت را توزیع میکند کالاست؛ خط لوله سوخت، خطوط برق فشار قوی، اتومبیلها، منازل و محل کار و

پس نتیجه میگیریم که برای حل "مشکلات و تهدیدات زیست محیطی" بایستی مناسبات اجتماعی را از اساس دگرگون کرد؛ و این یعنی سوسیالیسم. و اگر سوسیالیسم آن پیش شرط لازم، و نه الزام کافی، برای "توسعه پایدار"ی است که اکولوژیست ها مبلغ آن هستند، پس در دنیای امروز نیز که مواجه با تهدیدات و مشکلات زیست محیطی است آزادی طبقه کارگر، که الزام و تنها به دست خود طبقه کارگر میسر می شود، فراهم آورنده این پیش شرط است؛ همانطور که در زمان مارکس و انگلس بود.

و یا آنطور که برکت در موزه کتاب "مارکس و طبیعت" می نویسد: "ما انسانها باید تولید کنیم، اما برای اینکه این تولید سدّ راه تکامل بشر، بعنوان یک موجود طبیعی، نگردد باید شرایط طبیعی تولید را سوسیالیزه کنیم. بازگشت به طبیعت بکر و دست نخورده، که وجود خارجی هم ندارد، راه برون رفتن از این بحران نیست؛ و تکامل تولید نیز هرروز کمتر از پیش تابع جبر طبیعت میباشد. پس اگر خواهان پیوند و یگانگی با طبیعت هستیم باید سازمان اجتماعی خود را تحت کنترل خود در بیاوریم."

زیرنویس ها:

1. Socialistisk debatt
2. Daniel Ankarloo
3. Kris i välfärdsfrågan
4. John Bellamy Foster and Paul Burkett
5. بعنوان مثال، یوهان لونروت (Johan Lönnroth) در کتاب "چپ سوّم"، Den tredje vänstern چاپ 1997 صفحه 107 مینویسد: "رویای جامعه کمونیستی با شعار" از هر کس باندازه توانش، بهر کس باندازه نیازش" محصول خوشبینی های قرن هیجدهم بود. امید است که چپ امروز درست درک کرده باشد که برآوردن همه نیازها مقدور نیست چون برای بقای بشریت ناچاریم محدودیت های زیست محیطی را بپذیریم."
6. طرفداران محیط زیست که معتقدند مشکلات زیست محیطی را میتوان در سیستم اقتصاد سرمایه داری حل نمود و حتی مشکلات اجتماعی را نیز از زاویه دیدگاه زیست محیطی تفسیر و تبیین میکنند.
7. پرومته: اسطوره یونانی که مظهر تلاش و قدرت انسان بود. وی آتش را از آسمان و از خدایان ربود و برای آدمیان به ارمغان آورد.

بالاخره مهمتر از همه نیروی کار نیز کالاست. افزایش دمای کره زمین محصول زنجیره ای از مناسبات کالایی است... که در هر قدم تمام سرمایه ها را، تحت فشار بازار، وادار به انباشت و رشد میکند... و در نهایت به بحران زیست محیطی ابعادی جهانی و عمقی فاجعه آمیز می بخشد. مقاله نامه «کیوتو» نه تنها کاری برای گسستن این زنجیره علت و معلول نخواهد کرد، بلکه در نهایت کالای دیگری نیز به کالاهای موجود اضافه خواهد کرد."

از دیدگاه مارکسیسم، ما تنها زمانی میتوانیم به درستی با مشکلات طبیعی مقابله کنیم که توجه خود را به آن مناسبات اجتماعی که در جامعه سرمایه داری ما را احاطه کرده معطوف کنیم. این پندار باطل که طبیعت رامیتوان تصرف کرد آنهم مفت و مجانی، بخشا نتیجه بیگانگی ما از طبیعت است ولی این بیگانگی دلیل اصلی تخریب محیط زیست نیست. این مشکل در درجه اول نتیجه تقسیم طبقاتی سرمایه داری به کارمزدی و سرمایه میباشد. مسئله این نیست که سرمایه داری پیش از هر چیز "دشمن محیط زیست" است. مسئله پیش از هر چیز اینست که سرمایه داری نظامی است اساسا و ذاتا "ضد بشری". غارت و استثمار طبیعت، دنباله منطقی آن سامان اجتماعی است که غارت و استثمار انسانها تنها راه ادامه حیات آن میباشد. در جامعه سرمایه داری ما قادر نیستیم، یا حتی اجازه نداریم، تا به حقوق همدیگر احترام بگذاریم. نتیجه بدیهی این بی توجهی به یکدیگر همانا بی توجهی به طبیعت و محیط زیست نیز هست. مسئله انسان سلطه بر طبیعت نیست، مسئله این است که در شرایط جامعه سرمایه داری، ما انسان ها حتی بر سازمان اجتماعی خود و هرج و مرج روز افزون آن نیز کنترلی نداریم (این روابط متاسفانه این تصور را القاء میکند که قوانین طبیعت و حد و مرزهای آن است که خارج از کنترل ماست). آنچه که "تهدید طبیعت" به چالش میطلبد مناسبات انسان- طبیعت نیست، بلکه مناسبات بین انسانهاست. مناسباتی که به بیگانگی انسانها از یکدیگر منجر شده است.

برکت (1999) و نیز "سی سال بدون نقد مارکس به اقتصاد سیاسی" از
دانیل آنکارلو (2007).

Michael Lebowitz .13

.14 S. Vogel، به نقل از مأخذ زیرنویس 10، ص 115.

Martin Spence .15

8. اکو- مارکسیستها به تلفیقی از مارکسیسم و اکولوژیسم (بوم شناسی)
باور دارند.

David Pepper .9

10. نگاه کنید به D. Pepper، "اکو-سوسیالیسم: از بوم شناسی تا
عدالت اجتماعی، 1993.

Ted Benton and James O'Connor .11

12. متأسفانه خیلی ها تفاوت ارزش و ارزش مصرف را درست نفهمیده
اند و آنها را با هم عوضی میگیرند. اکولوژیست ها در این مورد تنها
نیستند. چپ سوئد در این مورد نیز، مثل بسیاری موارد دیگر، هنوز نقد
مارکس به اقتصاد سرمایه داری را درک نکرده است. نگاه کنید به